

## عرفان چین ■

دائوگرایی Taoism یا مکتب عرفان چینی یکی از پر نفوذترین مکتبهای فلسفی آن سرزمین است که در دوره‌ی شکوفان فلسفه‌ی چین، در پایان عصر پیراغتشاف فتودالیم (۲۲۲-۴۸۰ ق. م.) ظاهر شد\*. دو جریان اصلی فلسفی این عصر یکی مکتب کنفوسیوس، مکتبی جامعه‌گرای و عقل‌گرای (راسیونالیست) و دیگری دائو مکتبی فردگرای (اندیویدوآلیست) و ضد عقلی بود. تعارض بین این دو مکتب دو جریان اصلی فکر و فلسفه‌ی چین را در طول قرنهای متمادی (تا قرن بیستم) تشکیل میدهد. در قدیمترین مدارک موجود آثار وجود افرادی بچشم میخورد که از جریان اجتماعی کناره گرفته و در گوشه‌ی آرامی از طبیعت زندگی انزواجویانه‌ای پیش گرفته‌اند اما از نام و آثار ایشان چیزی در دست نیست و فقط تظاهرات جنون آمیز آنها بازگوشده‌است. از آنها که نامشان مانده‌است بزرگترینشان «لائودزو Laotzu» یا لائودان Leodan و دیگری «جوانگک دزو Chuang Tzu» است. از زندگی لائودزو جز شرحی افسانه و ادبایی مانده و بعضی از محققان - چنانکه عادت ایشانست - اساساً در وجود او تردید کرده‌اند. گزارش «سوماچی بن» Ssumac h'ien بزرگترین تاریخ گزار چین، که در قرن دوم قبل از میلاد میزیسته، در شرح احوال او بسیار مختصر است. نام خانوادگی او «لی» و نام خودش «ار Erh» بوده‌است و لائودزو وصفی است بمعنای فیلسوف یا استاد کهن. وی در دهکده‌ای در ایالت «هونان Honan» زاده شده و یکی از وقایع نگاران دربار «جو» Chou و سمت رسمیش کتابداری کتابخانه‌ی سلطنتی بوده‌است. لائودزو چون از فرومایگی سیاستمداران بیزار بود و از شغل خود خرسند نبود، در صد در آمد ناچین را ترك گوید و گوشه‌بگیرد. هنگامی که بمرز رسید «یین شی Yinshi» مرزدار باو گفت: «حالا که میخواهی کناره‌بگیری، درخواست دارم کتابی برای من بنویسی». لائودزو سه روز در آنجا ماند و کتابی در پنج هزار کلمه در دو بخش «دائو» Tao و «ده» Te نوشت و برام خود رفت و هیچ کس نمیدانند کجا در گذشت. مطابق نظر شایع میان چینیان لائودزو از معاصران کنفوسیوس و کمی مقدم بر او بوده‌است (قرن پنجم) ولی مطابق تحقیقات جدید توسط محققان چینی و غربی (آرترویلی و ه. داب) تاریخ زندگی او احتمال اواخر قرن پنجم و اوایل قرن چهارم بوده‌است. از قرن دوم بعد از میلاد یعنی حداقل چهار قرن بعد از مرگش، افسانه‌هایی درباره‌ی مهاجرت او بطرف غرب وجود دارد. بعضی از رفیقان او بطرف ترکستان و سفید و بعضی دیگر هند خبر میدهند. بعضی از

۵ رجوع کنید به: کلیاتی درباره‌ی فلسفه‌ی چین، علم و زندگی، کتاب دوم، دوره‌ی ششم

اسفند ۱۳۴۰

گزارشهای تاریخی و افسانه‌ای او را مقتدای بودا و بعضی دیگر معلم مانی زکرمی کنند. کتابی با نسبت داده اند که محل تردید است بنام «دائوده جینگک» Tao Te Ching یا «کتاب طریقت و فضیلت» که کتابی است، با زبان ساده اما فشرده و مبهم و گاهی موزون و مهم‌ترین متن فلسفه‌ی دائویی بشمار میرود. ابهام‌مفاهیم آن تا حدودی مربوط به زبان و خط چینی است که در آن زمان هنوز دشواریهای بسیار در بیان مفاهیم ذهنی داشته است و لائودزو برای بیان مفاهیمی میکوشیده است که زبان عسراو برای بیان آن رسانیده است. با اینحال مفاهیم این کتاب از جالب‌ترین مباحث تاریخ فکر بشر است. فلسفه‌ی لائودزو همان دائوگرایی است که به عقیده‌ی بعضی مدتهایش از او وجود داشته و پس از او نیز مدافعان بزرگ یافته و فقط از زمان لائودزو بعد بصورت آیین اقلیت قابل توجهی از چینیان درآمد. دائوده جینگک بطور کلی مجموع عبادت و با احتمالاً جنگی است مشتمل بر تعلیمات، سرودها، مباحثه‌ها و اجزای پراکنده و ضرب‌المثلها و بیشتر آنچه که در آن آمده است با آموزشهای دیگر عارفان در نقاط دیگر جهان مطابقت دارد. بزرگترین مدافع و توسعه‌دهنده‌ی نظرهای لائودزو، جوانگک دزو، با، جوانگک جو است و او یکی از چهره‌های درخشان فلسفه‌ی چین است و بخاطر عمق درک و زیبایی سبک ادبی مطابیه آمیزش مورد توجه فراوان بوده است. از زندگی او اطلاع مهمی در دست نیست (شاید بعلمت آنکه پیروان این مکتب اصرار داشته‌اند که گمنام بمانند.) وی از اهالی «منگک» Meng در مرز شاندونگ و هونان کنونی بود و مقام اداری کوچکی در ایالت خود داشت اما بخاطر افکارش نتوانست مدت درازی در آن مقام باقی بماند و پس از مدتی بگوشه‌ی انزوا رفت و آورده اند که روزی ماهی می گرفت و در آن هنگام شاهزاده «جو» دو تن از کارگزاران و الامقام خود را فرستاد تا از جوانگک تقاضا کنند که صدارت ایالت او را عهده دار شود و مع علم به این که جوانگک در مقام اداری کوچکی در مرز شاندونگ و هونان کنونی بود و مقام اداری کوچکی در ایالت خود داشت اما بخاطر افکارش نتوانست مدت درازی در آن مقام باقی بماند و پس از مدتی بگوشه‌ی انزوا رفت و آورده اند که روزی ماهی می گرفت و در آن هنگام شاهزاده «جو» دو تن از کارگزاران و الامقام خود را فرستاد تا از جوانگک تقاضا کنند که صدارت ایالت او را عهده دار شود

جوانگک به ماهی گیری ادامه داد و بی آنکه سر خود را برگر داند گفت: «شنیده‌ام در دربار جو، کاسه‌ی سنگک پشت مقدسی هست که قریب سه هزار سال پیش مرده است و شاهزاده آن را با دقت در جعبه‌ای سرپوشیده در معبد اجداد خود نگاه میدارد. حال بگوئید که برای آن سنگک پشت بهتر است که مرده باشد و بازمانده‌اش پرستیده شود و یا آنکه زنده باشد و دم خود را در گل ولای بکشد؟»

دو کار گزار گفتند: «بهتر است زنده باشد و دم خود را در گل ولای بکشد.»

جوانگک دزو گفت: «پس بروید! من میخواهم دم مرا در گل ولای بکشم.»

جوانگک آموزشهای خود را در کتابی نوشته که بنام او مشهور است و کمتر کتابی از حیث زیبایی سبک و بیان از آن فراتر رفته است و در این مقاله بر اساس نظر ها و نوشته‌های

این دو فیلسوف اصول مکتب دائویی را بازمی گوئیم .

تعلیمات لائودزو کوششی است برای هماهنگ کردن زندگی آدمی با قوانین طبیعت و کل وجود (دائو). دائودر نظر پیروان این آیین دارای معنایی ماوراء طبیعی است. آنها دائو را بمعنای کلیت همه چیزها بکار میبرند. معادل آنچه که هگل «مطلق» می نامد. دائو هیولای وجود است که همه چیز از آن سرچشمه می گیرد و قانون کلی وجود و تعریف ناپذیر است. این نظریه محور اصلی فلسفه لائودزو است. مقصود او از طبیعت همه چیزهایی است که در جهان واقع میشود؛ مجموعه ای هماهنگ و خود بخود اشیاء که مطلقاً از هر نوع تصنع برکنار است .

دائو در زبان چینی بمعنای طریق است. طریقی که مردم با آن میگذرند، طریق طبیعت و طریق حقیقت ابدی و در نظر عارفان چینی نه تنها به معنای طریقی که طبیعت در آن عمل می کند بلکه حقیقت تجزیه ناپذیری که جهان از آن ظاهر شده است نیز هست. مفهوم دائو دارای پیچیدگی خاصی است. در سطر اول کتاب دائوده جینگ چنین آمده است: «دائویی که بتوان آن را با کلمات توصیف کرد، دائوی ابدی نیست.» بنظر لائودزو چیزی قبل از تواد جهان وجود داشته است، آن چیز دائو معرفی شده است که در واقع يك اسم نیست. زیرا دائو را نمیتوان با کلمات توصیف کرد و آنرا نمیتوان با حواس درك کرد. پس دائو نابدنی، ناشنیدنی و درك ناشدنی است؛ اما جاودان است و وصف ناشدنی و نابود گونه است. دائو قانون تغییر ناپذیری است که در درپدیده های متغیر جهان جریان دارد و سرچشمه ای همه چیزهاست. جوانگ دزو گوید:

«دائو برای بزرگترین اشیاء کوچک نیست و برای کوچکترین آنها بزرگ نیست. با این همه، همه چیز در او است. راستی پهنای او را حدی نیست و عمق او را انتهایی نیست... دائو بی آغاز و بی پایان است.»

بنظر آنان «طریق» حقیقت نهایی است که اشیاء را بوجود می آورد و نظم میدهد. «طریق» طبیعت جهان وجود است با این تفاوت که چیزی ثابت نیست بلکه جریانی متحول است. «طریق» راهی نیست که طبیعت برگزیند، بلکه حرکت ذاتی آنست. لائودزو گوید:

«طریق» همچون چیزی است که در رؤیا ظاهر شود... و در آن توهمانی است در هم. در آن چیزهایی است همچون سایه در پیکاه مه آلود. در آن جوهرهایی است باریک اما واقعی و محاط در حقیقت.»

برای درك دائو باید بمفهوم «ده» راه برد. کلمه ای «ده» Te در آیین کنفوسیوس

بمعنای فضیلت است اما در دائو ده چینگ بمعنایی بسی پیچیده تر و جا معتر بکار برده شده است. دائو آنست که همه‌ی اشیاء از او در وجود می‌آیند. اما در این جریان وجود آمدن هر فردی از وجود چیزی از دائوی جهانی را اخذ می‌کند و آن چیز «ده» نامیده می‌شود. بنابراین «ده» طبیعت با «جوهر» هر چیز است. در مورد اشیاء، «ده» اختصاصات آن‌ها و در مورد انسان شخصیت و اختصاصات اخلاقی اوست. دائو عنصر نهایی وجود است و انسان باید در اشتیاق زیستن مطابق آن باشد. «ده» نیروی عامل زندگی است. از دائو اشیاء بوجود می‌آیند و از «ده» است که آن‌ها آنچه که هستند هستند. برای بدست آوردن فضیلت (ده) دائو، انسان باید خود را با او تسلیم کند زیرا خود بخود بسوی او نخواهد آمد. پس او باید انفعالی بودن مادینه را فرا گیرد و خویش را انکار کند و بگذارد تا «طریق» در او جریان یابد. او باید آرامش «وووی» Wuwei را فرا گیرد.

با مفهومی که از دائو ذکر شد، هنگامی که لائودزو می‌گوید که دائو چیزها اشیاء را بوجود آورد، مقصود جز این نیست که او آنها را واگذشت تا طبیعی و خود بخود بوجود آیند. پس دائو هیچ انجام نمیدهد، با اینحال «باشیاء زندگی می‌بخشد... و همه را می‌پرورد».

دائو با انجام کاری دست‌نمیزند اما کاری نیست که انجام نشده باشد.

لائودزو گوید: «چیزی بوده است مبهم قبل از پیدایش زمین و آسمان. بی آرام، بسی نامتمین، مجرد و تغییرناپذیر، در هر جا خستگی ناپذیر عمل می‌کند. او را میتوان مادر هر چیز در جهان دانست. نام او را نمیدانم، اما نامی برای او دائو است. ... انسان با زمین هماهنگ است. زمین با آسمان هماهنگ است آسمان با «طریق» هماهنگ است؛ و طریق با طبیعت خود هماهنگ است.»

جوانگ دزو گوید: «جایی نیست که در او نیست و از نظر گاه دائو همه چیزها متحدند؛ مثبت و منفی، فاعل و مفعول، نیک و بد، زندگی و مرگ - همه بی تفاوتند، همچون آب بر آب. بمبارت دیگر با از یاد بردن تفاوت‌های اشیاء همه چیز در دائوی همه جا گیر قرار می‌گیرد.»

تفاوت اساسی دائو با پندار معمول خدا اینست که خدا جهان را با ساختن بوجود می‌آورد (وی) و دائو آن را با «ساختن» (وووی) بوجود می‌آورد که تقریباً معادل «رشد» است. زیرا آنچه که ساخته میشود اجزایی است که ترکیب میشود و ترکیب داخلی ندارد در حالیکه اشیاء در حال رشد خود را با اجزاء تقسیم می‌کنند از درون به بیرون. طبق عقیده‌ی دائویی، دائو نمیداند که جهان را چگونه بوجود آورده است، زیرا که او خود بخود عمل

می‌کند نه بر طبق اراده و نقشه «اصل دائره عمل خود بخود است.»  
«دائره بزرگ در همه جا جریان دارد. بچپ و به راست. همه چیز در وجود خود بر اومتکی است و او آنها را ترک نمی‌کند و برای عمل خود مدعایی ندارد. او به همه‌ی اشیاء عشق می‌ورزد و آنها را می‌پرورد، اما بر آنها تسلط نمی‌ورزد.»

دائره در کمال وجود پوشیده است و تنها منبع زندگی، صورت، ماده و جوهر است.  
لایودزه و تطور جهان را باین صورت تشریح می‌کند که دائره «یک» یا «بدایت مطلق» را بوجود می‌آورد و «یک» نیز بنوبه‌ی خود «دو» یا «یین» و «یانگ» Yang نیروهای بدایت جهان را بوجود می‌آورد که آندوئویتی را تشکیل می‌دهند. «یین» نیروی منفی یا انفعالی است و «یانگ» نیروی مثبت و فاعلی. رابطه‌ی متقابل این دو به زندگی می‌انجامد که بصورت «سه» از ترکیب آن دو ظاهر می‌شود و همه چیز را تعیین می‌دهد. پس هر پدیده در تطور خود ضد یا جهت منفی خود را نیز در بردارد. از این رو هر گک در تعقیب زندگی، تاریکی در پی روشنی، بدی در دنبال خوبی است.

«در هر جای جهان که زیبایی ادراک می‌شود، زشتی نیز هست؛ در هر جای جهان که نیکی ادراک می‌شود بدی نیز هست. پس وجود و عدم یکدیگر را در بردارند. سختی و آسانی یکدیگر را در بردارند. کوتاه و بلند مر بوطنند. پایین و بالا نیز مر بوطنند.» جهان ترکیبی از تضاد است که خصلت اصلیشان آنست که از وجود و عدم ترکیب شده‌اند. تحولات جهان همه‌ی تغییرها، حرکتهای گذر کردن از عدم بوجود، از «هیچ» به «چیز» است. اگر چه اشیاء در همه حال متحرکند اما قوانین حاکم بر آنها دایمی و بی‌تغییر است. اساسی‌ترین این قوانین بازگشت است. «رجعت باصل قانون حرکت دائره است.» یعنی هر حرکتی هنگامیکه به نهایت توسعه و تکامل خود رسید ناگزیر بازگشتی دارد و این بازگشت ابدی و بی‌نهایت است و هر پایانی خود آغازی است.

«مصیبت خیر ریش می‌آورد و خیر نیز مصیبت در پی دارد... راست به دروغ تبدیل می‌شود... و نیکی به شر مبدل می‌شود.»

جوانگ دزو گوید: «همه چیز از بی‌نهایت آغاز می‌شود و به بی‌نهایت باز می‌گردد.» این بازگشت نهاد را موربشری نیست بلکه جریان تحول کیهان بطور کلی است. لایودزه این قانون تغییر ناپذیر طبیعت را «تعادل» (جانگ) می‌نامد. وقتی جهان با تعادل طبیعت تطبیق نکند از حرکت باز میماند.

«باشناخت «تعادل» انسان بر همه چیز آگاه است. با آگاهی بر همه چیز بی‌خوبستن است. بای بی‌خوبستنی ابر مرد است. با ابر مردی خداست. با خدایی، همراه دائره است. با دائره جاودانست.»

«لائودزو» وجود موجودی مساوراء طبیعی را که ناظر بر نظام جهان است، انکار می‌کند. او معتقد است که آسمان و زمین که به ذات مافوق طبیعی معنی می‌دهند، در رشد و تکامل اشیاء دخالتی ندارند زیرا هر چیزی از یک جریان طبیعی و ناآگاه بوجود می‌آید: «جهان نابخود است و نپاک و بد نمی‌شناسد». صفت ذاتی همه‌ی حادثات خودبخود بودن است. همچون تابیدن ماه و درخشیدن خورشید و جریان آب و رشد گیاهان. جهان در کل خود جریانی خودبخود است. و دائواشیاء را وامی‌گذارد تا جریان طبیعی خود را سیر کنند. در واقع دائو جهان را خلق نکرده و نمیتوانسته خلق کند. وقتی می‌گوییم دائو جهان را بوجود آورد مقصود آنست که جهان بطور طبیعی و خودبخود، خود را بوجود آورد و از اینجهت جریان خود بخود و طبیعی خود را طی می‌کند. این اساس نظریه‌ی «وووی» لائودزو است.

باید اقرار کرد که درک این افکار تا آنجا که متکی بر مفهوم دائواست، دشوار است. «لائودزو» این نکته را شناخته و گفته است:

«مرد بتر چون از دائو بشنود، با جدیت آن را بکار می‌بندد. مرد متوسط چون از دائو بشنود، شوقی برای آن ندارد. مرد عامی چون از دائو بشنود، بلندبآن می‌خندد. برآستی اگر این چنین مردان بآن نخندند دائو نخواهد بود.»

بنابراین اگر اشیاء را بخود واگذاریم تا در جریان طبیعی خود سیر کنند با کمال نظام و هماهنگی حرکت خواهند کرد و در اینصورت دائو را بعنوان اصل اولین وجود از عمل طبیعی و خودبخود خویش باز نخواهند داشت. این اصل بعنوان طریق «وووی» Wuwei یا دوری از عمل یا گامی فراتر «وی وووی» Wei wuwei یا «باجانجام رساندن همه چیز با انجام ندادن هیچ چیز» شناخته میشود:

نظریه‌ی «وووی» هسته‌ی اصلی سیستم «لائودزو» است. اما معنی آن ظاهر آدوری مطلق از عمل نیست بلکه دوری از اعمالی است که طبیعی و خودبخود بنظر نمی‌آید و آواره و آگاهی در آن دخالت دارد.

ایدآل زندگی لائودزو بر نظریه‌ی «وووی» متکی است. او نه تنها دوری از عمل بلکه پیوستن به عدم را می‌آموخت. لائودزو حالت انفعالی را تعلیم میدهد و رفتار آب نمونه‌ی زندگی طبیعی اوست.

«در جهان چیزی نرمتر و رام‌شونده‌تر از آب نیست، با اینحال بر سخت‌ترین اشیاء فایق میشود.» بنظر او آب در ظاهر نرم و تسلیم‌شونده و روان است و صفت انفعالی و مادینه

دارد؛ اما هنگامیکه از کوه جریان می‌یابد و رودهای بزرگ می‌سازد، بطور طبیعی و بی‌هیچ کوشش از صخره‌ها میگذرد و بندها را می‌برد، حالت نرینه و فاعلی دارد. از اینرو آب اگرچه نیروی نرینه دارد با « افتادگی مادینه » عمل می‌کند : « افتادگی طریق دائو است. »

اما انسان بر اهی مخالف راه دائو می‌رود و کاری می‌کند که طبیعت از آن اجتناب می‌کند. با آنکه او خود قسمتی از جهان وسیع اشیاء است، کوشش می‌کند تا خود را از قوانین خلاف ناپذیر طبیعت خلاص کند. از اینجهت است که در حالیکه جهان بانر می‌و هماهنگی در قالب زمان و مکان عمل می‌کند انسان گرفتار دردها و پلیدیهای تمدن است. به عقیده « لائودزو » انسان در اصل خوشبخت بوده است و رنج او ناشی از کوششی است که برای تسلط بر طبیعت و سرانجام خود و مانع شدن از جریان طبیعی و خود بخود وجود بکار می‌برد و دائو را از عمل خویش باز میدارد. بهترین طریق برای شاد زیستن صداقت به طبیعت و بازگشت به حالت سادگی پیشین است. لائودزو ایدآل خود را ضمن بیان احوال گذشتگان بازگویی کند.

« باهماهنگ کردن خود با دائو اندیشه‌ای نافذ و باریک داشتند ... اما نرم و متواضع همچون بنخ ذوب شونده بودند. رفتارشان ساده و خالصانه و فکرشان وسیع و عمیق همچون دره‌های باز بود. نظر هاشان منصفانه و تحمل پذیر همچون آب ساکن بود. »

با چنین اعتقادی به طبیعت و قیام بر علیه قراردادها و مؤسسات بشری محقق است که « لائودزو » فضیلت‌های کنفوسیوسی مانند انسان دوستی و درستی را تحقیر می‌کرد و در واقع فساد انسانی را ناشی از بریدن او از دائو و « ده » و پیوستن باین فضایل میدانست .

« هنگامیکه دائو از دست رفت، « ده » برجاست. وقتی « ده » از دست رفت، انسانیت میماند. وقتی انسانیت از دست رفت، پارسایی میماند. وقتی پارسایی از دست رفت، مالکیت میماند. و قوانین مالکیت با فقدان راستی و اعتقاد درست و باشیوع اغتشاش پیدا می‌شود. »  
بدین ترتیب « لائودزو » دانش را بی فایده، عمل را بیهوده، خواستن را زیان آور و عظمت و ثروت را بی ارزش می‌شمرد. زیرا اینها همه چیزهایی هستند که انسان انتخاب می‌کند و از جریان طبیعی بوجود نمی‌آید و نتیجه‌ی تصنع است. مرد باید به طبیعت صدیق باشد و طبیعت او را به شادمانی رهنمون شود اما دانش مصنوعی و خواست او ممکن است بر نری را بزند و او را بکمر اهی کشند. « جوانگ دزو » درباره‌ی انسان ایدآل میگوید :  
« نمیداند کجا بدنیا آمده ایم و کجا بهر کج خواهیم پیوست . تقدم و تاخر

نمیشناسد. او آماده است تا به اشیاء دیگر تحول یابد بی آنکه بآنچه که تحول خواهد یافت اهمیت دهد.

این حالت تعلیق و بی‌علاقگی در این داستان که جوانک دزد از احوال خود نقل کرده است بخوبی نمایان است:

«زمانی من، جوانک جو، بخواب دیدم که پروانه‌ای هستم که در اطراف می‌پرد. با تمام هوسهای یک پروانه و در خیالات خود یک پروانه بودم و از وجود انسانی خود بی‌خبر. ناگهان از خواب جستم و خود را دیدم که جوانک هستم. اینک نمیدانم که من انسانی بودم که خواب دیدم که پروانه هستم یا پروانه‌ای هستم که خواب می‌بیند انسان است.»

و درباره‌ی دانش گوید: «دانش گذشتگان در حد کمال بود. چگونه؟ در ابتدا آنها از وجود اشیاء آگاه نبودند. این کاملترین دانشها است و چیزی بر آن نتوان افزود. سپس، دانستند که اشیاء وجود دارند اما هنوز در میان آنها تفاوت نمی‌گذاشتند سپس بین آنها تفاوت نهادند، اما هنوز درباره‌ی آنها قضاوت نکردند. اما هنگامیکه قضاوت در میان آمد «کلیت» (دائو) از میان رفت. با از میان رفتن «کلیت» تمصبهای بشری ظاهر شد.»

بعبارت دیگر راه‌ریدن به دائو، در نظر جوانک دزد هیچ نادیدن، هیچ ناشنیدن و هیچ نکردن است و گوید:

«شنیدن را رها کن و فکر را متوقف کن. بگذار که روح همچون صفحه‌ای سپید باشد و نسبت به عالم بیرون انفعالی در چنین پذیرایی است که دائو ساکن میشود.» بنابراین خردمند برای اجتناب از خطاهای مردم از خواستن آزاد است، بدنبال چیزهای نادر نمی‌رود و دانش نمی‌جوید و همه چیز را به جریان طبیعی خود وامی‌گذارد و دایره‌ی تنگ مؤسسات اجتماعی و تمدن مصنوعی را می‌گسلد تا خود را با جریان ساده‌ی طبیعت و دائو هماهنگ سازد. جوانک دزد گوید: برترین حال هنگامی است که مرد: «... زرد را در خاک مدفون کند و در را به دریا افکند. برای ثروت و شهرت مبارزه نکند. از زندگی در لذت نبرد و از مرگ زود درس فغان نکند. لذت را در موفقیت نجوید و از شکست رنج نبرد... عظمت او در آنست که چنین در نظر داشته باشد که همه یکسانند و مرگ و زندگی را تفاوتی نیست... او حرکت میکند بی آنکه بداند بکجا میرود و متوقف میشود بی آنکه بداند چرا... از چیزی آگاه نیست با اینحال خود را با جریان



طبیعی وجود تطبیق می دهد.

این حالت انفعالی جریان طبیعی است که «لائودزو» را بخود مشغول میدارد. انسان بعنوان جزئی از طبیعت با سایر اشیاء در وجود شرکت میکند. درست همانطور که آسمان وزمین باهماهنگ کردن خود بادائونظم وهم آهنگی کامل بدست می آورند، انسان نیز باید باسپردن خود بجریان طبیعی و ناآگاه وجود خود را با آن هم آهنگ سازد. اما انسان بجای بکاربردن اصول جاودانی دائونیروی خود را برای انتخاب راه خود وساختن عادات اجتماعی برحسب قوانین اخلاقی بکار می برد و از اینجا همی بیماریها ورنجهای انسان در میان تمدن ساختگی او روی می نماید. «لائودزو» پاکی ذهن کودکانه را معیار طبیعی زندگی میداند. او احساس میکند که کودک با دانش و خواستههای محدودش بیش از بزرگان به دائون نزدیک است.

بدین ترتیب راه شخص باید دوری از عمل و حفظ سکون باشد. سکوت آغاز خرد است. خردمند حتی از دائون و خرد نیز سخن نمی گوید. «شخص هر قدر ممکنست باید کمتر سخن بگوید». زیرا سکوت قانون طبیعت است. دائویی که از آن سخن می گویم چیز خارجی نیست و در درون ماست از اینرو و آنان که میشناسندش از آن سخن نمی گویند و آنان که می گویند آن را نمی شناسند.

«سخن راست آراسته نیست و سخن آراسته راست نیست. مرد آرازه مباحثه نمی کند، و آنانکه مباحثه میکنند آرازه نیستند. خردمندان آموخته نیستند و آنانکه آموخته اند خردمند نیستند. هنگامیکه آموختن رازها کشیم رنج برای ما وجود ندارد.»

پس خردمند در گوشه ای از وی خود دور از غوغای آدمیان در هم آهنگی و آرامش مطلق دائون میزید و بی اندیشه ای امر و روز و فردا با ابدیت دمساز میشود و خود را در طبیعت میجوید و طبیعت را در خود، و وجود خویش را مستحیل در کل وجود و خود را در جاودانگی طبیعت و دائون ابدی میسازد. لائودزو، یادآور این سخن آندره ژید است که می گوید «نانانائیل ... آنگاه که کتاب مرا خواندی آن را بیفکن و بیرون رو. دلم میخواهد این کتاب شوق گریز را در تو برانگیزد. گریز از هر جا، از شهر و خانواده ات، از اناقت و اندیشه ات. کتاب مرا با خود به همراه ببر.»

«لائودزو» در سیاست بک آنا ریشیت است. بعقیده ای او نظریه ای «وووی» باید بر کردار دولت نیز مانند فردا کم باشد. «لائودزو» که در عصر بحران سیاسی و اجتماعی زاده شده بود برای بیماری جامعه ای عصر خود دو علت میشناخت: یکی پیچیدگی مؤسسات سیاسی و اجتماعی؛ دوم اعمال طبقه ای حاکم. او ناآنجای پیش رفت که قوانین و نظام...

تشریفات و حتی قوانین اخلاقی را زبان آور اعلام کرد.

«در جهان هر چه مذهب و عیثها و موانع افزونتر شود، مردم تم بدست تر خواهند شد .  
مردم هر چه بیشتر سلاحهای برنده داشته باشند ، دولت بیشتر در مخاطره خواهد بود .  
هر چه پیشه‌هاشان افزونتر و وزیر کیشان بیشتر شود حیل‌های غریب‌تری اختراع خواهند  
کرد ، هر چه قوانین و فرمانها افزونتر شود بر شماردی دزدان و گوردنکشان افزوده  
خواهد شد.»

اولین وظیفه‌ی فرمانروای خردمند ازمیان برداشتن این اسباب بی‌نظمی و اغتشاش  
سیاسی است .

«عقل و دانش را بدور افکن، مردم صد بار بهتر خواهند شد ... مهارت و نفع‌جویی  
را کنار گذار، دزدان و راهزنان دیگر وجود نخواهند داشت.

بدین ترتیب بهترین طریق حکومت اینست:

«... خالی کردن قلب مردم و پیر کردن شکمشان، کاستن از خواهش‌هاشان و نیرومند

کردن استخوانهاشان ...

دانش و هوس را از مردم باز گرفتن و حیل‌گری را بدون وسیله ساختن.»

بر اساس این نظریه‌ی سیاسی «لائودزو» گوید:

«مردم از گرسنگی رنج می‌برند، زیرا فرمانروایان از آنها مالیات بسیار می‌خواهند.

حکومت بر مردم دشوار است زیرا فرمانروایان بی‌هوده در امور آنها مداخله می‌کنند.

مردم خود را بنظر مرگ می‌افکنند زیرا بسیار از زندگی نگرانند.»

بر این اساس، فرمانروا اگر داورا دریافته باشد، با قوانینش مردم را روشن‌گر

نخواهد ساخت . بلکه آنها را در سادگی و معصومیت نگاه خواهد داشت و این خصیلتی

است که هر کس باید داشته باشد . آشکار است که تنها اصل حکومت در نظر «لائودزو»

کاستن از نظامات و مؤسسات و عدم مداخله‌ی دولت در امور است.

«بریک کشور بزرگ همانگونه حکومت کن که یک ماهی کوچک را می‌بیزی.»

دولت باید جریان امور جامعه را بخود واگذارد تا مطابق نظام طبیعی خود جریان

یابد بدینگونه خردمند گوید:

«تا هنگامی که از هر کار باز میمانم، مردم اصلاح شده‌اند. تا هنگامی که دوستدار

آرامش، مردم راستکارند. تا هنگامی که از هر کوششی باز میمانم ، مردم نیاز خویش را

بر می‌آورند. تا هنگامی که از خواستن آزادم، مردم ساده و شرافتمندند.»

هنگامی که سیاست وا گذاشتن امور بخود اجرا شود جامعه‌ی ایدآل بوجود خواهد آمد. چنین است مدینه‌ی فاضله «لائودزو»:

«دولت ایدآل، کوچک و مردم آن اندکند. اگرچه اسباب و وسایل دارند اما آنها را بکار نمی‌برند. آنها از افکندن خویش بکام مرگ می‌برهیزند و سفرهای دور نمی‌روند. اگرچه ارابه و قایق دارند اما بآن پای نمی‌گذارند. اگرچه سلاح جنگ دارند اما کسی بآن دست نمی‌بازد. مردم بغذای خود قانع و از لباس خود راضیند. در مسکنهای خود بصلح و سلامت زندگی می‌کنند و از سر نوشت خویش خشنودند سرزمینهای همسایه بدان نزدیکی است که هر کس می‌تواند عوعوی سگها و آوای مرغانشان را بشنود. اما تا پایان روز بایکدیگر نمی‌آمیزند.»

فرق عمده‌ی نظریات دو فیلسوف بزرگ این مکتب در اینجاست که در نظر «لائودزو» کناره‌گیری از تمدن و بازگشت بحالت ابتدایی راه حتمی برای رسیدن به جامعه‌ی ایدآل است، اگرچه زندگی ساده‌ی او تمدن را طرد می‌کند اما زندگی این جهانی را طرد نمی‌کند. ولی بنظر «جوآننگ دزو» اعتکاف راهی بسوی «بازگشت شادمانه» است. چیزی است مازاء حقیقت هر شکل اجتماعی و او گوید:

«اگر مرد باید خویش را بیرون زمین و آسمان قرار دهد و از همه چیز گوشه‌گیرد و بجایی رود که چیزی برای در بند کردن روح وجود ندارد.»

آموزشهای «لائودزو» مانند کنفوسیوس جنبه‌ی مذهبی و بی‌غیرانه نداشت اما برخلاف تعلیمات کنفوسیوس نتوانست با اساس نظام اجتماعی چین تطبیق کند و نظرهای آناکسیستی و فردگرایانه‌ی او در سراسر تاریخ بصورت عقاید فلسفی گروهی از افراد برجسته و روشنفکر باقی ماند و نظرهای واقعی او مطلوبیت عامه نیافت اما در هنر چین بخصوص در شعر و نقاشی اثر عمیق گذارد و الهام بخش قسمتی از ارزنده‌ترین آثار هنری جهان گشت. ستایش و «ایدآل ایزاسیون» طبیعت که در شعر و نقاشی چینی تا این حد نفوذ کرده است نتیجه‌ی تأثیر عقاید این مکتب است. و از همین راه نیز هست که در عرفان ایرانی رخنه کرده است. و بسیاری از گفته‌ها و حکم که گذشت بصورت شعری زیبا بگوش ماهمه آشناست. شباهت قابل ملاحظه مکتب بودایی و دائوگرایی موجب تأثیر متقابل آن دو در هم و پیدایی مکتب «چان» (به ژاپونی «زن» Zen) شد. اشتراک‌آییده‌های بودایی و دائویی تا حدی بود که نویسندگان اولیه بودایی اصطلاحات دائویی را برای بیان افکار بودایی بکار می‌بردند و «اشراق ناگهان» که به مرتبت بودایی رهبری میکرد بوسیله استادان مکتب

چنان بعنوان «مکاشفه‌ی دائو» بکار میرفت.

اما این مکتب رفته رفته از قرن دوم مسیحی صورت دین گرفت و میلیونها پیرو یافت و تحت تأثیر دین بودایی صاحب معابد و رهبانان شد تا آنجا که از «لائودزو» خدایی ساختند. و این همان مذهب دائویی Taoism - یکی از سه بزرگترین چین مذهب است.  
**داریوش آشوری**

بمعنی از منابع :

- Chai. Ch'. : The story of Chinese Philosophy. New York . 1961  
Eberhard. W: A History of China. London. 1960  
Giles. H.A. : A History of Chinese Literature. New York  
Laotzu: Tao Te ching. Tr. by R.S. Blakney. U.S. 1958  
Blakney. R. B. : The way of Life U.S. 1958  
Watts. A.W. : The way of Zen. U.S. 1959

### ■ راهنمای مترجمان

چون دیده میشود که بیشتر یا تمام مترجمانی که متن‌های چینی و یا نوشته‌های راجع به چین را از زبان انگلیسی به فارسی برمی گردانند ، در طرز نوشتن نامها و کلمه‌های چینی به خط می‌روند. ما برای کمک به این مترجمان راهنمای تلفظ درست آن نامها و کلمات را به دست می‌دهیم. و چون مطالعات مربوط به خاور دور در کشور ما هنوز در مراحل ابتدایی است، استفاده از این راهنما موجب خواهد شد که پس از اینکه این گونه مطالعات در کشور ما نضجی یافت از رواج نادرست بسیاری نامها و کلمه‌ها بعنوان غلط مصطلح پیش گیری شود .

روشی که در زیر می‌آید معروف است به روش Wade Giles بنام دو تن مبتکرش:

Ch = ج	Sh = ش
Ch' = چ	Ss = س (س ساکن مثلا در کلمه‌ی «مس»)
Hs = ش	(این دو حرف در اوجه‌های مختلف چینی بین س و ش تلفظ میشود)
J = ر	T = د
K = ک	T' = ت
K' = ک	Ts = دز (د، و ز، ساکن)
P = پ	Ts' = تز (ت، و ز، ساکن)
P' = پ	Y = ی

بنابر این کلمه‌هایی مانند Tao Lipo ، Chou ، Hsia که تا کنون «شیاء» ، «چو» ، «لی بو» و «تائو» تحریر شده است می‌بایستی «شیاء» ، «جو» ، «لی بو» و «دائو» نوشته شود. و بر همین قیاس کلمه‌های دیگر .